

عروج کیخسرو در روایات شفاهی مردم ایران

فرزانه گشتاسب*

(تاریخ دریافت: ۹۲/۰۳/۰۱؛ تاریخ تأیید: ۹۲/۰۷/۱۴)

چکیده

در اساطیر ایرانی، کیخسرو شاهی فرهمند از خاندان کیانی و نماد انسان کامل است. یکی از ویژگی‌های مهم کیخسرو در اساطیر ایرانی، عروج وی به آسمان و جاودانگی اوست. در اوستا از عروج کیخسرو و جاودانگی‌اش یاد نشده، اما از سلطنت درخشان و زندگانی بلند او سخن رفته است. در نوشته‌های فارسی میانه مطالب بیشتری درباره جاودانگی کیخسرو یافت می‌شود. موضوع این مقاله بررسی اعتقاد به عروج کیخسرو در روایات شفاهی مردم ایران است. کیخسرو در باور مردم ایران تنها شخصیتی اسطوره‌ای نیست، بلکه شاهی زنده و بخشی از زندگی واقعی آنهاست. مکانی که کیخسرو از آنجا به آسمان رفت، مکانی مقدس در نقاط مختلف ایران است و زرتشتیان هر سال در روز ششم فروردین خاطره عروج او را جشن می‌گیرند و برای بازگشت او دعا می‌کنند.

واژه‌های کلیدی: اساطیر ایرانی، شازند، شاه زنده، جاودانگی

مقدمه

کیخسرو (اوستایی: -kavi- haosravah)، شاه فرهمند و انسان کامل در اساطیر ایرانی، پسر سیاوش (اوستایی: -syāvaršan) و فرنگیس (اوستایی؛ فارسی میانه: wispān friyā) و

*. دکتری رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی، استادیار پژوهشی در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

f_goshtasb@yahoo.com

عروج کیخسرو در روایات شفاهی مردم ایران

هشتمین شاه خاندان کیانی است. خلاصه‌ای از مطالبی که درباره کیخسرو در اوستا آمده، به این شرح است: کیخسرو صاحب فرّه کیانی و دور از بیماری و مرگ است. صفت او در بند ۴۹ از آبان یشت، aršan- «شجاع، پهلوان» و xšaθrāi han.kərəma- «پیونددهنده شهریاری‌ها»ست، او دو دشمن بزرگ دارد، افراسیاب (اوستایی: fraŋrasyan) و ائوروسار (اوستایی: aurvasāra) که با کمک فرّه ایزدی بر آنها و نیز همه دیوان، جادوان، پریان و آدمیان ستمگر پیروز می‌شود. در متون فارسی میانه جزئیات بیشتری درباره زندگی کیخسرو و شرح کارهای او می‌توان یافت (کریستن‌سن، ۱۳۵۵: ۱۳۳-۱۳۶؛ صفا، ۱۳۷۴: ۵۰۱-۵۰۲)، جزئیاتی که در دوره اسلامی با روایات شفاهی تلفیق می‌شود و تصویری کامل‌تر از کیخسرو فرهمند را روشن می‌کند (میرعابدینی ۱۳۸۸: ۱۷۷-۲۲۰).

یکی از ویژگی‌های مهم کیخسرو در اساطیر ایرانی، عروج به آسمان و جاودانگی اوست. کیخسرو پس از مرگ پدرش، کیکاوس، و درست در زمانی که در اوج اقتدار قرار داشت، دلزده و ملول از امور دنیا، تصمیم به ترک این جهان گرفت. بنا بر نوشته‌های پهلوی او تا رستاخیز در کنگ‌دژ بر تخت نشسته است و در رستاخیز به همراه دیگر جاودانان برای یاری رساندن به سوشیانس برخواهد خواست. هدف از پژوهش پیش‌رو، جست‌وجوی ردپای اعتقاد به عروج شاه آرمانی و انسان کامل، کیخسرو، در باور مردم و ادبیات شفاهی ایران است. از نوشته‌های ملل و نحل‌نویسان و مورخان دوره اسلامی بخوبی پیداست که مردم از دوره‌های قدیم، خاطره عروج کیخسرو و مکان و زمان آن را با دقت و البته با روایات مختلف، سینه به سینه نقل کرده‌اند. روشن است آنچه مردم در حافظه نامکتوب خویش نگه می‌داشتند، هنگامی که در کنار نوشته‌ها و ادبیات مکتوب قرار می‌گیرد، بسیاری از پرسش‌های ما را پاسخ خواهد گفت. از سوی دیگر، روایات شفاهی مردم از داستان‌های مکتوب، ما را به عمق باورهای زنده مردم درباره شخصیت‌های اساطیری و داستان‌هایی که از ایشان نقل شده است، راه می‌نماید.

عروج کیخسرو در روایات مکتوب

بنا بر اوستا، کیخسرو یکی از شاهان فرهمند کیانی با قدرت غلبه بر جادوگران و پریان و حاکمان ستمگر است (فروردین‌یشت، بندهای ۱۳۳-۱۳۵؛ زامیادیشت، بندهای ۷۴-۷۶). او به

یاری همین قدرت بر آئوروسار پیروز شد (رام‌یشت، بند ۳۲)، گرسبوز را به بند کشید و افراسیاب را در کنار دریاچه چیچست نابود کرد (اردیشت، بند ۴۲؛ زامیادیش، بندهای ۷۷، ۹۳). در اوستا مستقیماً به عروج کیخسرو و جاودانگی‌اش اشاره نشده، اما به روشنی از سلطنت درخشان و زندگانی بلند او سخن رفته است (فروردین‌یشت، بند ۱۳۵؛ زامیادیش، بند ۷۶)^۱.

در نوشته‌های فارسی میانه مطالب بیشتری درباره جاودان بودن کیخسرو می‌یابیم. برای نمونه در *گزیده‌های زادسپرم*^۲، کیخسرو در ردیف جاودانان و کسی است که «همه ایشان را برانگیزاند» و در بندهش آمده است که تقریباً در پایان هزاره دوم از آخرین سه هزاره، کیخسرو از پیوند سیاوش و وسپان‌فریا، دخت افراسیاب، هستی یافت، در همین هزاره «کیخسرو افراسیاب را کشت، خود به کنگ‌دژ شد و شاهی را به لهراسب داد» (بهار، ۱۳۶۹: ۱۴۰). صفت او در متون پهلوی و فارسی زرتشتی، آهوش (پهلوی: a-hōš) به معنای «بی‌مرگ» است: «شاه کیخسرو آهوش است، در کنگ‌دژ است و مینوخورش است»^۳. کنگ‌دژ بنایی است یادگار از سیاوش، پدر کیخسرو، که او از حرکت باز داشت و بر زمین استوار ساخت. کیخسرو تا روز رستاخیز سالار کنگ‌دژ است و در کنار او پشوتن گشتاسبان رد این دژ است. وصف این آبرشهر آرمانی در بندهش چنین آمده است:

کنگ‌دژ را گوید که دارای دست و پای، افراشته درفش، همیشه گردان، بر سر دیوان بود؛ کیخسرو آن را بر زمین نشاند. او را هفت دیوار است: زرین، سیمین، پولادین، برنجین، آهنین، آبگینه‌ای و کاسکین. او را هفتصد فرسنگ راسته در میان است و پانزده دروازه بدوست که از دروازه تا دروازه به گردونه اسبی و روز بهاری، به پانزده روز شاید شدن (همان، ۱۳۸).

در دوره اسلامی نویسندگانی چون بلعمی، ابن‌اثیر، ثعالبی، مسعودی، محمد غزالی، ابوعلی مسکویه، حمدالله مستوفی، حمزه اصفهانی و گردیزی در آثار خود از عزم کیخسرو برای

1. Av. darəyayāšca paiti darəγō-jītōiš (Yt. 19/76).

۲. فصل ۳۵، بند چهارم، راشد‌محصل، ۱۳۸۵: ۱۰۰.

۳. *روایت داراب هرمزیار* (Unvala, 1922: 69&444)، نیز *صد در بندهش*، فصل ۳۵ (Ibid: 48)؛ (Dhabhar, 1909: 106).

عروج کیخسرو در روایات شفاهی مردم ایران

عبادت، کار آن جهانی و ترک سلطنت و نیز وصیت او و ناپدید شدنش سخن گفته‌اند، ولی به محل ناپدید شدن او کمتر اشاره کرده‌اند.^۱

در *زین‌الخبار گردیزی* آمده است که کیخسرو پس از هفت روز که از نزد خداوند بازگشت، به بزرگان گفت باید این جهان را ترک کند و نزد خدا رود، پس لهراسب را به جانشینی خود برگزید و گنج و سپاه و سراپرده شاهی را به بزرگان و پهلوانان ایران سپرد؛ «پس برخاست و برفت و اندر بیابان ناپدید شد». در *تاریخ گزیده سرنوشت کیخسرو* پس از کشتن افراسیاب و گرسیوز چنین نوشته شده است:

«بعد از این، شصت سال پادشاهی کرد. پس لهراسب را ولیعهد کرد و از پادشاهی کرانه گزید و دل از دنیای فانی برید. گروهی گویند کیخسرو در دمه بمرد. در کوه دنا، به کوه گیلویه، در میان عراق و فارس، کوهی است که آن را کوشید خوانند. در آن عهد، بر آن کوه اژدهایی عظیم پیدا گشت، چنان که از بیم آن آبادانی‌ها باز گذاشتند. کیخسرو بفرستاد، آن را بکشت و بر آن کوه آتشیخانه ساخت» (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۹: ۹۰-۹۱).^۲

حمزه اصفهانی (۱۳۴۶: ۳۶) نیز در جایی که از کیخسرو سخن گفته، به این کوه اشاره کرده

است:

«ایرانیان چنین پندارند که وی پیامبر بود، گفته‌اند او به بلخ می‌نشست؛ در اخبار ایرانیان آمده است که کیخسرو را گفتند که در میانه انتهای فارس و آغاز اصفهان کوه سرخی به نام کوشید است و در آنجا اژدهایی است که بر کشتزارها و آدمیان تسلط یافته. وی

۱. برای آگاهی از برخی از این اشارات رجوع شود به: میرعبدینی، ۱۳۸۸: ۲۱۷-۲۱۹.

۲. چنان‌که می‌دانیم در منابع اوستایی، فارسی میانه و فارسی، فتح بتکده‌ای در کنار دریاچه چیچست یا دژی به نام بهمن و بنیانگذاری آتشکده آذرگشسب به جای آن، به کیخسرو نسبت داده می‌شود (برای آگاهی بیشتر و منابع تفصیلی رجوع شود به: تفضلی، ۱۳۷۷: ۷۹-۸۱). مکان این اتفاق بر اساس بندهش، کوه آسنوند و بر اساس *شاهنامه*، *تاریخ سیستان* و *نزه‌القلوب*، کوه‌های اردبیل و یا کوه سبلان در آذربایجان است (همانجا). شاید روایت کشتن اژدها در کوه کوشید و بنیان نهادن آتشکده در آنجا، با داستان پیروزی کیخسرو بر دژ بهمن مربوط است و به روایات شفاهی مردم منطقه فارس و اصفهان تعلق دارد. در آذربایجان، در فاصله کمتر از صدکیلومتری آتشکده آذرگشسب نیز قلعه‌ای مشهور به «قلعه ضحاک» وجود دارد (مصطفوی، ۱۳۴۸: ۱۳۲) که شاید در روایات قدیمی مردم این منطقه، همان بتکده اساطیری بوده که زمانی کیخسرو آن را ویران و به جای آن آتشکده ساخته است.

با مردان خود بدانجا رفت و اژدها را کشت و آتشکده‌ای بر کوه بنیاد نهاد که به آتش کوشید معروف شد».

ابوریحان بیرونی، در *آثارالباقیه* به زمان عروج کیخسرو بر هوا اشاره کرده که در روز ششم فروردین یا نوروز بزرگ است و در تقویم ایران باستان خرداد روز نام داشته، اما از مکان عروج آن شاه روحانی سخنی نمی‌گوید (ابوریحان بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۸۲). البته اندکی پیش‌تر، در بخش نوروز و علل پیدایش آن، از «کوه دما که در فارس است» یاد می‌کند و اینکه «هر شب نوروز بر آن برق‌هایی می‌درخشد»، ولی به ارتباط بین این کوه و کیخسرو اشاره‌ای نمی‌کند (همان، ۲۸۰).

یاد و خاطره عروج کیخسرو، در باور و اعتقادات گروه‌های دینی مانند فرقه حروفیه نیز دیده می‌شود. حروفیان، مهدی‌گری رهبرشان فضل‌الله (۷۴۰-۸۰۴ ه.ق) را به رجعت کیخسرو از غیبت خود در غار تعبیر کرده و او را مظهر منجی قدیم ایرانیان دانسته‌اند (الشیبی، ۱۳۵۹: ۲۱۵-۲۱۶)!

تنها کسی که به قبر کیخسرو اشاره کرده، سبئوس^۲، مورخ ارمنی است. خلاصه‌ای از داستانی که وی نقل کرده، چنین است: امپراتور موریس^۳ از خسرو پرویز درخواست کرد پیکر دانیال نبی که ایرانیان او را کیخسرو می‌نامیدند و در شوش در مقبره‌ای سلطنتی مدفون بود، به روم بازگردانده شود. خسرو پرویز علی‌رغم مخالفت همسرش شیرین، دستور داد پیکر دانیال را از شهر شوش به روم منتقل کنند. مسیحیان شهر همگی دست به دعا و التماس برداشتند تا خداوند پیکر آن قدیس را در همان شهر نگاه دارد. سرانجام با معجزه‌ای که اتفاق می‌افتد، چارپایانی که تابوت دانیال را حمل می‌کردند، به شهر بازمی‌گردند و شاه موریس نیز از درخواست خود می‌گذرد (Thomson & Howard-Johnston, 1999: 30-31).

۱. حروفیان همچنین فضل‌الله را به صورت جمشید در خواب دیده‌اند که ۱۴۰ تن از فرزندان خود را رهبری می‌کرد و در دست هر یک دو شمشیر ذوالفقار بود که جمعاً ۲۸۰ شمشیر می‌شود و به نوعی یادآور تعداد حروف عربی است. الشیبی (۱۳۵۹: ۲۱۶ و ۳۴۴) معتقد است «دو شمشیری که در متن حروفیه آمده، اگر اشاره به ثنویت ایرانی نباشد، دست‌کم به معنی ظاهر و باطن است».

2. Sebeos
3. Maurice

عروج کیخسرو در روایات شفاهی مردم ایران

مهم‌ترین اثری که روایتی کامل از داستان عروج کیخسرو را نقل کرده، شاهنامه فردوسی است. بر اساس شاهنامه، کیخسرو پس از شصت سال پادشاهی، در کوهی دوردست و در کنار چشمه آبی از چشم ناپدید و زنده نزد یزدان شد. داستان از آنجا آغاز می‌شود که کیخسرو در رنج و درد از شهریاری این جهان، دست به ستایش خداوند برداشت و از او خواست وی را از این سرای سپنج نزد خویش فراخواند. شبی سروش به خواب خسرو آمد و مزده رفتنش را به او داد. پهلوانان ایران سراسیمه و حیران به بارگاه کیخسرو شتافتند و با او سخن‌های بسیار گفتند، اما کیخسرو برای همه آنها تنها یک پاسخ داشت:

به یزدان گراید همی جان من که آن دیدم از رنج درمان من

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۴۵/۴)

کیخسرو تمام دارایی خود را بخشید و تاج شاهی را به لهراسب سپرد و پس از آن، تخت‌گاه را به سوی کوه ترک کرد. او را صدها هزار ایرانی و هشت تن از بزرگان و پهلوانان ایران زمین همراهی کردند؛ دستان، رستم، گودرز، گیو، بیژن، گسته‌م، فریبرز و طوس. پس از یک هفته، کیخسرو بار دیگر از همراهانش خواست او را ترک کنند و بازگردند. سه تن از پهلوانان، دستان، رستم و گودرز، فرمان خسرو را گردن نهادند و پنج تن دیگر او را تا یک روز و یک شب دیگر همراهی کردند تا به چشمه‌ای رسیدند. در کنار چشمه خسرو از رفتن خویش ایشان را آگاه کرد.

چو خورشید تابان برآرد درفش چو زرآب گردد زمین بنفش،
مرا روزگار جدایی بود مگر با سروش آشنایی بود

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۶۶/۴)

کیخسرو نیمه‌شب در آب چشمه سر و تن خویش را شست، خداوند را نیایش کرد و با برآمدن خورشید از دیده ناپدید شد. پهلوانانی که همراه کیخسرو بودند، روز بعد در برفی سخت ماندند و دیگر هیچ‌کس نشانی از آنها نیافت.

شرفنامه نظامی، اثر دیگری است که از کیخسرو و پنهان شدن او در غار یاد کرده. نظامی در یکی از فصل‌های این کتاب داستان دیدار اسکندر از غار کیخسرو را به نظم آورده است (نظامی، ۱۳۱۶: ۳۳۵-۳۳۹).

چو شه رسم کیخسروی زنده کرد چو کیخسرو آهنگ دروازه کرد

برون آمد از دیدن تخت و جام سوی غار کیخسرو آورد گام (همان، ۳۳۶)

اسکندر بعد از دست یافتن به تخت و جام کیخسرو، تصمیم گرفت از غار کیخسرو دیدار کند؛ غاری که به گفته راهنمای اسکندر، کیخسرو در آنجا خفته است. اسکندر و همراهانش به راه افتادند و پس از مدتی به دامنه کوهی رسیدند که امکان پیشروی بیشتر با اسب وجود نداشت. از اسب پیاده شدند و بعد از گذر از راهی بسیار سخت به دهانه غار رسیدند. راهنمای اسکندر بسیار کوشید تا او را از ادامه راه و رفتن به غار باز دارد، اما...

اسکندر ز گفتار او روی تافت پیاده سوی غار کیخسرو شتافت

دوان رهبر از پیش و فرزانه پس غلامی دو با او دگر هیچ کس

(همان، ۳۳۷)

داخل غار چاهی بود که از آن آتش و نوری شگرف بیرون می‌تافت. اسکندر طنابی به کمر خویش بست و در چاه فرو شد و به گمان خویش راز پنهان شدن کیخسرو را کشف کرد.

درو کان گوگرد افروختست ز گوگرد او گرد او سوختست

خرد داشت آن کو در این غار خفت به گوگرد از آن کیمیا را نهفت (همان، ۳۳۸)

اسکندر پس از کشف این راز، از غار بیرون آمد و خواست بازگردد ولی راه را نیافت. بعد از آن برفی سخت شروع به باریدن کرد چنان‌که راه غار بسته شد و برف همه جا را گرفت. یاران اسکندر بسختی راهی در میان برف یافتند و او را آزاد کردند.

عروج کیخسرو در فرهنگ شفاهی

فرهنگ شفاهی مردم ایران، منبعی غنی و باارزش است که گنجینه‌هایی ارزشمند از باورها و اسطوره‌های باستانی را در خود حفظ کرده است. داستان کیخسرو و بررفتن او به آسمان یکی از این اسطوره‌هاست. کیخسرو در داستان‌های مردمی، انسانی برجسته و بزرگ است که با جهان وحی و الهام ارتباط دارد و غیبت او از جهان نیز به او الهام می‌شود.

در برخی از این روایات، «سروش» پیام عالم غیب را به او می‌رساند (انجوی شیرازی، ۱۳۵۴: ۲۷۱-۶). در باور مردم ایران، کیخسرو «شاه زنده» است که گاه بر دیده مردم ظاهر

عروج کیخسرو در روایات شفاهی مردم ایران

می‌شود. مردم نواحی مختلف ایران داستان‌هایی را درباره ملاقات شکارچیان یا مردم عادی با کیخسرو نقل می‌کنند. اهالی روستاهای اطراف کوه دنا، نقل می‌کنند که بارها در جلوی غاری که در بالای این کوه است، پیرمردی که‌نسال را دیده‌اند، ولی وقتی خواسته‌اند به او نزدیک شوند، از نظر ناپدید شده است. آنها می‌گویند بارها افرادی با چراغ داخل غار رفته‌اند ولی چراغشان خاموش شده و بازگشته‌اند (همان، ۲۹۰). برخی نیز بر این اعتقادند که هر کس کیخسرو را ببیند، کور می‌شود. تاکنون چند نفر که به درون غار کیخسرو رفته و او را دیده‌اند، کور شده‌اند (همان، ۲۹۶). درباره ملاقات شکارچیان با کیخسرو داستانی روایت می‌شود که در منطقه فارس و کهگیلویه و بویراحمد مشهور است. موضوع اصلی داستان این است که: روزی مردی شکارچی در پی شکار به غاری می‌رسد؛ در جلوی در ورودی غار، چشمه‌ای زلال و اسبی را می‌بیند که در حال چریدن از دو بوته سرسبز است و بوته‌ها یکی پس از دیگری دوباره سبز می‌شوند. شکارچی وارد غار می‌شود و مردی بلندبالا را مشاهده می‌کند که همان شاه کیخسرو است و او سئوالاتی از شکارچی می‌پرسد و نشانه‌هایی از آخرالزمان می‌دهد و می‌گوید که وقتی زمانش برسد از غار بیرون خواهد آمد و در رکاب امام زمان شمشیر خواهد زد. کسانی که بعد از شنیدن داستان شکارچی به همان کوه رفته‌اند، اثری از غار و کیخسرو نیافته‌اند (همان، ۲۶۶-۲۷۱؛ انجوی شیرازی، ۱۳۵۸: ۱۷۷-۱۸۲).

به نظر می‌رسد این داستان با داستان‌های دیگری، مانند داستان اصحاب کهف، نیز آمیخته شده است. مثلاً در روایتی از کهگران اردکان (واقع در استان فارس) آمده است که مردم عقیده دارند شاه کیخسرو و اسب و سگ تازی او در غار هستند (انجوی شیرازی، ۱۳۵۴: ۲۹۵). یا در روایتی دیگر آمده که شکارچی با زر و سیم بسیار بعد از یک روز از غار بازمی‌گردد و متوجه می‌شود دو سال از زمان رفتن او به غار گذشته است (همان، ۲۶۷).

از میان کسانی که روایات مشهور پهلوانان اساطیری ایران باستان را، آنچنان‌که نزد عوام نقل می‌شود، جمع‌آوری کرده‌اند، نام مرحوم انجوی شیرازی بیش از همه می‌درخشد. وی در کتاب مردم و شاهنامه بیست و هشت روایت از عروج کیخسرو و حوادث ناپدید شدن او را گرد آورده است؛ بجز چند روایت که از کوه دماوند (همان، ۲۶۸-۲۷۰) و کوه شازند (=شاه زنده) (همان، ۲۹۶-۲۹۷) به عنوان مکان مخفی شدن کیخسرو نام برده و یا روایاتی که نامی از این مکان نبرده‌اند (همان، ۲۷۰ و ۲۹۶)، در بقیه روایات به کوه دنا در نزدیکی یاسوج و روستای

«سی‌سخت» و تپه‌ای به نام «تل خسروی» اشاره شده است. انجوی شیرازی در کتاب دیگرش مردم و قهرمانان شاهنامه هشت روایت دیگر درباره غایب شدن کیخسرو آورده است که مردم بخش‌های مختلف ایران آنها را نقل کرده‌اند. از آن جمله است: دهکده برفیان در شهرستان خمین، منطقه کوه‌گشار در کوهستان خمسه جیرفت، روستاهای گهواره، گوران و تلخانی در شهرستان دالاهو در کرمانشاه، روستای شیبانی در سمیرم اصفهان، روستاهای پراشکفت و فیروزآباد یاسوج (انجوی شیرازی، ۱۳۵۸: ۱۶۸-۱۷۶).

این داستان‌ها با وجود برخی تفاوت‌ها، مضمونی تقریباً یکسان دارند. خلاصه‌ای از این داستان‌ها به این شرح است: کیخسرو پس از آنکه به خونخواهی پدرش سیاوش، افراسیاب تورانی را کشت، روزی بزرگان را جمع و از آنها خداحافظی کرد و به ایشان خبر داد که باید به سفر برود. او لهراسب را به جای خویش بر تخت شاهی نشاند و خود شهر را ترک گفت. با اینکه به پهلوانان گفته بود که کسی نباید او را همراهی کند، سی پهلوان از جمله بیژن و گودرز با کیخسرو همراه شدند. این داستان با غیب شدن کیخسرو و کشته شدن همراهان او در برف و سرما به پایان می‌رسد. مردم بر این باورند که کیخسرو از نخستین کسانی است که به یاری امام زمان می‌شتابد.

جزئیات بیشتر این داستان در روایت مردم یاسوج چنین است: در طول این سفر تا وقتی کیخسرو و همراهانش به کوه دنا برسند، از مناطق مختلفی عبور کردند که به یاد کیخسرو و اتفاقاتی که برای او افتاده، نامگذاری شده است. «تل خسروی» یا «تل خسرو» در جنوب غربی شهر یاسوج یکی از مشهورترین آنهاست. تل خسرو، نام آبادی و همچنین نام تپه‌ای کم‌ارتفاع است که بر بلندی آن آثاری از یک عمارت هنوز باقی است (گاوبه، ۱۳۳۷: ۳۲۵-۳۲۶). مردم این ناحیه نقل می‌کنند کیخسرو بر روی همین تپه سپهبدان خود را جمع کرد و آنها را اندرز داد و سپس از دنیا و فرمانروایی جهان دست کشید و پادشاهی را به لهراسب کیانی سپرد و سپس با چند تن از یاران نزدیک خود به سوی روستای سی‌سخت^۱ و قله دنا و گردنه بیژن^۱ در

۱. روستای سی‌سخت در غرب و شمال غربی یاسوج و دامنه جنوبی کوه دنا قرار گرفته است و چشمه بشو و گردنه بیژن در شمال سی‌سخت واقع شده‌اند. مردم این آبادی درباره وجه تسمیه روستای خود می‌گویند که روزی سی مرد فولادین و سرسخت تصمیم داشتند در زمستانی پربرف از گردنه بیژن عبور کنند ولی به علت سرمای بیش از حد همه

عروج کیخسرو در روایات شفاهی مردم ایران

شمال یاسوج رفت و پس از شست‌وشو در «چشمه بشو»^۲ در غاری رفت و به نیایش یزدان پرداخت تا روزی که دوباره فرمان یابد و به جهان بازگردد و ایران را از چنگ اهریمن و سپاهیان او برهاند (انجوی شیرازی، ۱۳۵۴: ۲۷۲-۲۹۶).

مردم آبادی سی سخت پایان این داستان را به شکل دیگری نیز حکایت می‌کنند: کیخسرو بعد از شست‌وشو در چشمه بشو در غاری رفت و سنگواره شد و اکنون هنوز سنگواره او در انتهای غار پابرجاست؛ هر کس درون غار رود و به آن سنگواره نزدیک شود و به آن دست بزند، خود نیز سنگ می‌شود (اقتداری، ۱۳۷۵: ۵۲۳). این داستان بسیار شبیه مطلبی است که در *تاریخ فارسنامه ناصری* درباره تل خسروی ذکر شده است.^۳ به همین دلیل، برخی احتمال

آنها از بین رفتند. به همین دلیل این منطقه را سی سخت نامیده‌اند؛ یعنی سرزمینی که سی تن از سخت‌ترین مردان آن زمان در آن جان سپردند (انجوی شیرازی، ۱۳۵۴: ۲۷۲-۲۹۶؛ اقتداری، ۱۳۷۵: ۵۲۶).

۱. مردم یاسوج و فارس می‌گویند بعد از غیب شدن کیخسرو، همه پهلوانانی که با او بودند، در برف و بوران شدید جان دادند و تنها رستم و بیژن زنده ماندند. اما باد بیژن را نیز در گردنه‌ای که به نام گردنه بیژن معروف است، از چنگ رستم ربود و به جای نامعلومی برد (انجوی شیرازی، ۱۳۵۴: ۲۷۴). در روایتی دیگر رستم پس از ناپدید شدن کیخسرو و پهلوانان ایران دنبال آنها به کوه رفت ولی به دلیل برف زیاد نتوانست جلو برود. می‌گویند وقتی بهار شد، در جایی که اکنون به نام گردنه بیژن خوانده می‌شود، بیژن را دیده‌اند (همان، ۲۷۳-۲۹۱). در گردنه بیژن چشمه‌ای به نام چشمه «چه بکنم» وجود دارد. وجه تسمیه این چشمه آن است که بعد از غیب شدن کیخسرو پهلوانان کنار این چشمه جمع شدند و با هم مشورت کردند که «چه بکنیم و چه نکنیم»، به همین دلیل این چشمه به این نام شهرت یافته است. همچنین در گردنه بیژن و بالاتر از چشمه بشو، تخته‌سنگی وجود دارد به نام «بردشاه/سنگ شاه»؛ جایی که کیخسرو از همراهانش خواست بازگردند و پس از آن خودش ناپدید شد.

۲. نام «چشمه بشو» از صیغه امر فعل «شستن» فارسی گرفته شده است. در بیشتر مناطق فارس و کهگیلویه و بویراحمد، نام این چشمه را «بشو» می‌خوانند (فسایی، ۱۳۴۰: ۲۶۶؛ انجوی شیرازی، ۱۳۵۴: ۲۷۲-۲۹۵)؛ اما در روایتی از روستای گنج‌های سهریز (واقع در شمال غربی شهر یاسوج) نام این چشمه «میشی» ذکر شده است، به این دلیل که وقتی کیخسرو و همراهانش نزدیک این چشمه رسیدند، «یک میش کوهی نمایان شد، کیخسرو آن را با تیر و کمان از پای درآورد و به همین خاطر این چشمه به چشمه میشی موسوم شد» (همان، ۲۸۱). این وجه تسمیه عامیانه نادرست احتمالاً از آنجا به وجود آمده است که در برخی لهجه‌های این ناحیه، فعل امر «بشور/بشوی» را «مُشی» (moši/meši) (همان، ۲۸۴ و ۲۹۳) تلفظ می‌کنند.

۳. «تل خسروی» که آن را بلوک رودخانه نیز گویند میانه شمال و مشرق بهبهان افتاده است از سردسیر است... و این ناحیه را تل خسروی برای آن گویند که در میانه اهالی کوه‌گیلویه مشهور است که شاه کیخسرو کیانی بر تل

داده‌اند که «شاید این روایات شفاهی نتیجه القائات مرحوم حاج میرزا حسن طیب شیرازی به ذهن مردم این منطقه باشد» (همان، ۵۲۷)، اما چه بسا عکس این قضیه درست است، یعنی آنچه در تاریخ فارسنامه ناصری آمده، همان قول شفاهی مردم باشد.

بجز روایت عروج کیخسرو در کوه دنا که نزد مردم مشهورتر است، کوه شازند در جنوب اراک مکان دیگری است که قداست خود را از خاطره عروج کیخسرو به یادگار دارد. کوه شازند که نزد مردم این منطقه به «دره شاه» یا «کوه شاه» نیز شهرت دارد^۱، در شمال غربی شهرستان شازند و مجاور روستای آلرج قرار دارد که در جنوب غربی استان مرکزی و ۳۵ کیلومتری شهر اراک واقع است. بر این کوه در ارتفاع حدود ۲۸۹۰ متری، غاری به نام «غارشاه» یا «غار کیخسرو» وجود دارد که به باور مردم این منطقه، شاه زنده، کیخسرو، پوشیده از دیدگان مردم در آن زندگی می‌کند (شاه‌محمدی و دیگران، ۱۳۸۹: ۳۳؛ محتاط، ۱۳۶۸: ۵۵۹). در پای این کوه، در روستایی به نام «گور زار» قبرهایی به نام «هفت برادر» (هفت برادر) وجود دارد که مکان خاکسپاری همراهان کیخسروست که در سرما و برف جان سپردند. مردم روستای آلرج و حتی کودکان خردسال این روستا، به بازگشت کیخسرو اعتقاد دارند^۲ و بر این باورند که هنگام ظهور امام زمان(ع)، شاه کیخسرو و همراهانش، که یکی از آنها بیژن است، بیدار می‌شوند و در رکاب آن امام شمشیر می‌زنند. به همین دلیل در این منطقه، هرگاه نام کوه شازند می‌آید، مردم برای تعجیل ظهور امام زمان (ع) دعا می‌کنند (انجوی شیرازی، ۱۳۵۴: ۲۹۷). بجز غار کیخسرو و روستای گور زار، مناطقی دیگر نیز در اطراف اراک به کیخسرو

بلندی در این صحرا بنشست و اهالی ایران را بخواست و شاه لهراسب را ولیعهد سلطنت خود فرمود و در شمال گنجه به مسافت دو فرسخ، چشمه‌ای است که آن را چشمه بشو گویند و این کلمه فعل امر از شستن باشد، یعنی از جانب خدای تعالی وحی به کیخسرو رسید که در این چشمه تن‌شوئی و غسل را به عمل آورد و در میانه شمال و مشرق گنجه به مساحت دو فرسخ کتلی است، یعنی گردنه و عقبه که آن را به زبان اهل کوه‌گیلویه مله بیژن گویند. در این کتل، بیژن و همراهان کیخسرو از باد و برف هلاک شده‌اند و تاکنون در این مله بیژن برف‌های بی‌اندازه می‌بارد و بادهای سخت می‌وزد» (فسایی، ۱۳۴۰: ۲۶۶).

۱. گفت‌وگوی شفاهی نگارنده با آقای اصغر رافعی، ۵۰ساله، ساکن روستای آلرج در تاریخ ششم فروردین ۱۳۹۱.

۲. گفت‌وگوی شفاهی نگارنده با آقای ا. رافعی.

عروج کیخسرو در روایات شفاهی مردم ایران

منسوب است. در انتهای بخش فراهان، در شهرستان تفرش، تل باصفایی به نام «تل ماستر»^۱ وجود دارد که مشهور است کیخسرو مدتی در آنجا استراحت کرده است (دهگان، ۱۳۲۹: ۴) و «چشمه بولاغ» در دشت گیتو به نام «چشمه کیخسرو»^۲ نیز شهرت دارد و اعتقاد مردم این است که کیخسرو پیش از رفتن به غار خود را در این چشمه شست و شو داده است (دهگان، ۱۳۲۹: ۲؛ شاه‌محمدی و دیگران، ۱۳۸۹: ۳۵).

بخش جبال بارز، در شهرستان جیرفت در استان کرمان، منطقه دیگری است که مردم آن با اسطوره کیخسرو و عروج او زندگی می‌کنند. در این منطقه صفه‌ای به نام «تخت کیخسرو» و چند روستا به نام‌های گور بیژن، گیومرد/گیورد، گرزموند و گسته‌م وجود دارد که از زنده بودن داستان‌های کهن ایرانی در یاد و خاطر مردمش حکایت می‌کند. در دامنه کوه بارز منطقه‌ای سرسبز و چشمه‌ای به نام «بونه‌ون» هست که به گفته اهالی محل، مرکز باران و برف و طوفان‌های سهمگین است و در برابر بیابان بی‌آب و علفی قرار دارد که در میان نرماشیر بم، جیرفت و سیستان واقع شده است. مردم محلی بر این باورند که کیخسرو قبل از رفتن به

۱. به نظر می‌رسد واژه «ماستر» همان «مهتر» (پهلوی: mehtar) است که در برخی گویش‌ها از جمله گویش بهدینان شهر یزد mastar تلفظ می‌شود (مزدابور، ۱۳۷۴: ۳۶۲)؛ زرتشتیان واژه مَس به معنای بزرگ را برای موقعیت‌های مکانی و زمانی که دارای اهمیت آیینی ویژه هستند، به کار می‌برند. برای نمونه، ده روز فروردیگان در آخر سال به دو دوره پنج روزه تقسیم می‌شود که چون پنج روز دوم از نظر آیینی مهم‌تر است «پنجه مَس» نامیده می‌شود یا صفه جنوبی خانه زرتشتیان که معمولاً در آن مراسم آیینی برگزار می‌شود و ابعاد آن لزوماً از صفه‌های دیگر خانه بزرگ‌تر نیست، به دلیل اهمیت آن «پسگم مَس» نامیده می‌شود. در اینجا نیز شاید نام «تل ماستر» حکایت از اهمیت آن نزد مردم آن منطقه داشته باشد.

۲. نام چشمه کیخسرو در *نزه القلوب حمدالله مستوفی* نیز آمده است: «کرج و گرمرد... کوه راسمند بر طرف شمال آنجاست و در پای کوه چشمه‌ای بس بزرگ است، آن را چشمه کیخسرو خوانند و مرغزاری عریض و طویل دارد، شش فرسنگ در سه فرسنگ، آن را مرغزار کیتو خوانند و در آن حدود قلعه‌ای محکم بود، آن را فرزین خوانند، حقوق دیوانی آن یک تومان و یک هزار دینار است» (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۷۶). همچنین مؤلف تاریخ قم از کوه و چشمه‌ای در شهر شاه‌شهرستان یاد کرده است که گذر کیخسرو بعد از جنگ با افراسیاب بدانجا افتاد (قمی، ۱۳۱۳: ۸۲). دهگان احتمال داده که چون در نزدیکی چشمه کیخسرو دهی به نام سورانه وجود دارد، شاید تمام داستان‌هایی که در تاریخ قم آمده است، به چشمه کیخسرو مربوط باشد (دهگان، ۱۳۲۹: ۵-۶).

ارتفاعات جبال‌بارز، در این محل وصیت کرده و سپس در کوه غایب شده است. آنها معتقدند کیخسرو هنوز زنده است و به هنگام ظهور حضرت صاحب‌الزمان در رکاب ایشان خواهد بود. درباره روستاهای گرزموند، گیومرد و گور بیژن نیز اعتقاد دارند، گیو که به دنبال کیخسرو آمده بود، در روستای گرزموند خسته شد و گرز سنگین خود را به جای گذاشت و مدتی بعد که تمام همراهان کیخسرو بر اثر طوفانی سخت کشته شدند، باد جسد گیو را به آبادی گیومرد و جسد بیژن، پسر گیو را به آبادی گور بیژن برد (کرمانی، ۱۳۶۹: ۱۸-۱۹؛ صفا، ۱۳۷۳: ۷).

چنان‌که پیشتر اشاره شد، در بخش‌های دیگر ایران نیز مکان‌هایی منسوب به شاه کیخسرو وجود دارد. مردم روستاهای گهواره، گوران و تلخانی از شهرستان دالاهو در کرمانشاه معتقدند کیخسرو در کوه بهلول در کوهستان دالاهو از نظر غایب شده است. آنها کوه بهلول را کوهی مقدس می‌دانند که حضرت علی(ع)، حضرت حسین(ع)، بابایادگار معروف به بابایادگار حسین، کیخسروشاه و بیشتر پاکان و پیشوایان دین در این کوه از نظر پنهان شده‌اند و زمانی خواهد رسید که در کوه بهلول باز می‌شود و همه این پرهیزکاران برای جنگ در راه دین و عدالت ظاهر می‌شوند (انجوی شیرازی، ۱۳۵۸: ۱۶۹-۱۷۱؛ برای روایات مناطق دیگر همان، ۱۶۸). نام تپه «چیخسرو» در شمال روستای عالم‌آباد الشتر در لرستان نیز به نظر می‌رسد صورتی دیگر از واژه کیخسرو باشد، بویژه آنکه کمی پایین‌تر از این تپه چشمه‌ای وجود دارد به نام «کینه‌نی ملوکت» (ملائک کیانی) که به باور مردم، ملائکه در آن زندگی می‌کنند (عسکری عالم، ۱۳۸۶: ۳۳/۲). به نظر می‌رسد مجموعه «شاه‌زنده» در کشور ازبکستان کنونی و شهر سمرقند نیز با اسطوره عروج کیخسرو ارتباط داشته باشد. در این مجموعه «گورخانه قُسام بن عباس»، عموی پیامبر، قرار دارد که به اعتقاد مردم در این شهر به شهادت رسیده و از آن زمان در چاهی که در این منطقه قرار دارد، پنهان و زنده است. احتمالاً در دوره‌های قدیم، این منطقه را، که «غار سیاوش» نیز نام داشته است، مکان عروج کیخسرو می‌دانستند (Tabari, 2005). مردم روستای لاهیج^۱ در جمهوری آذربایجان نیز معتقدند کیخسرو در این روستا درگذشته است (Afandiyev, 1998: 45).

عروج کیخسرو در روایات شفاهی مردم ایران

درباره زمان عروج کیخسرو، تا جایی که بررسی نگارنده نشان می‌دهد، تنها روایت موجود، روایت زرتشتی است. زرتشتیان ششم فروردین را «جشن شاه کیخسرو» می‌نامند و بر این باورند که در این روز کیخسرو رجعت خواهد کرد و جهان را از ظلم و ستم خواهد رها کند. براساس متنی پهلوی به نام «روز خرداد و ماه فروردین» عروج کیخسرو و بازگشت او در رستاخیز یکی از اتفاقات ششمین روز ماه فروردین است که روز خرداد نام دارد.

«۲۰» در ماه فروردین روز خرداد، کیخسرو سیاوشان، افراسیاب تور را برای کین پدر خویش بکشت. «۲۱» در ماه فروردین روز خرداد، کیخسرو سیاوشان با شکوه به گروتمان شد... «۲۳» در ماه فروردین روز خرداد، کیخسرو سیاوشان پادشاهی را به لهراسب سپرد و خود به پیروگری به گروتمان شد... «۳۱» در ماه فروردین روز خرداد، سام نریمان اژدهاک را بکشد و خود در هفت کشور به پادشاهی بنشیند، چندی بعد کیخسرو پدیدار آید و سام پادشاهی را به کیخسرو بسپارد. «۳۲» پنجاه و هفت سال کیخسرو پادشاه هفت کشور باشد و سوشیانس موبد موبدان باشد. «۳۳» و پس از آنکه گشتاسب شاه را کالبدمند کنند، کیخسرو پادشاهی را به گشتاسب شاه سپارد و سوشیانس موبدان موبدی را به زرتشت پدر خویش سپارد.» (Jamasp-Asana, 1897: 104-106).

رسم کنونی زرتشتیان در جشن شاه کیخسرو، در روز خرداد و ماه فروردین این است که سفره‌ای می‌گسترند که یکی از لوازم آن بشقابی جو یا سطلی آب برای اسب شاه کیخسروست (مزدایور، ۱۳۸۲: ۴۰). نگارنده از بانویی زرتشتی شنیده است که کمی قدیم‌تر (حدود ۶۰-۷۰ سال پیش) زرتشتیان روز ششم فروردین به مکانی به نام «شازند» می‌رفتند و در آنجا سفره جشن و سرور می‌گسترند و برای بازگشت شاه کیخسرو دعا می‌کردند!

۱. گفت‌وگوی شفاهی نگارنده با روانشاد گوهر بهرام، همسر موبد رستم موبد بهرام موبد مهرگان، که در سال ۱۳۸۶، ۹۲ سال داشت.

نتیجه‌گیری

اسطوره عروج کیخسرو از قدیم با راز جاودانگی انسان و پیوستن او به جهان ابدی که اثری از مرگ و زوال در آن نیست و با راز رستاخیز و پیروزی انجامین و کامل خیر بر شر پیوندی ناگسستگی دارد؛ رازی که مرزی در مکان و زمان نمی‌شناسد و بی‌تردید به اندازه گستره قلمرو اندیشه انسان وسیع است. دارمستتر با مقایسه جزئیات داستان کیخسرو با داستان گوشه‌گیری و عروج آسمانی یودیشتره^۱ در *مهابهارات* و داستان عروج آسمانی اِخنوخ در کتاب *عدل*^۲ به این نتیجه رسیده که مأخذ این دو داستان، اسطوره کیخسرو بوده است (دارمستتر، ۱۳۵۴: ۳۳). اما نگارنده مبتنی بر پژوهش انجام‌شده ترجیح می‌دهد این اسطوره را مبتنی بر بن‌مایه‌ای مشترک قلمداد کند که در سه داستان - یکی در ایران، دیگری در کیش برهمنان هند و سومی در دین یهود - دیده می‌شود و چه بسا نظایری در فرهنگ‌های باستانی دیگر نیز داشته باشد؛ داستان شاهزاده‌ای فرهمندی که از کارهای دنیا ملول و دلزده می‌شود و تصمیم به ترک این دنیا می‌گیرد، پس با همراهانش راهی سفر می‌شود، در نهایت شاهزاده به تنهایی به آسمان می‌رسد و مریدان وفادار او همگی از دنیا می‌روند.

راز جاودانگی و رستاخیز، داستان کیخسرو و عروج روحانی او را به اسطوره‌ای مقدس بدل کرده است؛ اسطوره‌ای «غیرشخصی» و «ماورایی» که سبب شده این اسطوره به «الگویی سرمشق‌گونه» (الیاده، ۱۳۸۲: ۱۹) تبدیل شود و مردم بتوانند زمان و مکان آن را به زمان و مکان زندگی خود پیوند دهند، حیات و حضور آن را در زندگی رایج حس کنند و به آن واقعیت ببخشند. اسطوره عروج کیخسرو برای انسان باورمند به اسطوره به این معناست که کیخسرو فرهمند در زمانی مقدس و مکانی مقدس به جاودانان پیوسته است؛ مکان و زمانی که می‌توان آن را در هر سویی جست‌وجو کرد و با تکرار و یادآوری دوباره آن، به راز جاودانگی واقعیت بخشید، از زمان و مکان فانی و مرگمند دور و به واقعیت مقدس ملحق شد.

به این ترتیب داستان عروج کیخسرو در روایات شفاهی نقاط مختلف ایران، جز آنکه از اهمیت او به عنوان یکی از فرهمندان و جاودانان اساطیر باستانی ایران حکایت می‌کند، پیامی دیگر نیز دارد. اسطوره عروج کیخسرو را نباید تنها یک اسطوره زنده در فرهنگ شفاهی به

1. Yudhishtira

2. Safer ha-Yashar

عروج کیخسرو در روایات شفاهی مردم ایران

شمار آورد، بلکه این اسطوره بخشی از زندگی واقعی مردم است. روایان این داستان، خود را اهل همان روستایی می‌دانند که زمانی قدمگاه کیخسرو و همراهانش بوده است و تمامی اماکن اساطیری را در اطراف محل سکونت خود یافته و زمان و مکان مقدس را، بر زمان و مکانی زمینی تطبیق داده‌اند. در روایت شفاهی این اسطوره، کیخسرو شخصیتی افسانه‌ای یا تاریخی نیست، او شاهی زنده است که مردم او را دیده و با او سخن گفته‌اند. در واقع قهرمان اسطوره، در روایات شفاهی، شخصی است ورای زمان و مکان که می‌تواند از دریچه باور انسان در جهان مادی حضور یابد. از این رو سیال بودن شخصیت اساطیر را در روایات شفاهی بهتر می‌توان لمس کرد و کیخسرو که در اساطیر قدیمی‌تر، یکی از جاودانان و یاور سوشیانس در رستاخیز است، در روایات شفاهی شیعیان در رکاب امام زمان (ع) شمشیر خواهد زد.

منابع

- ابوریحان بیرونی، محمدبن احمد (۱۳۵۲)، *آثارالباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: ابن سینا.
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۴۶)، *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- اقتداری، احمد (۱۳۷۵)، *خوزستان و کهگیلویه و ممسنی - جغرافیای تاریخی و آثار باستانی*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، مؤسسه فرهنگی آیات.
- الیاده، میرچا (۱۳۸۸)، *اسطوره، رویا، راز*، ترجمه رویا منجم، تهران: علم.
- الشیبی، کامل مصطفی (۱۳۵۹)، *تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری*، تهران: امیرکبیر.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۵۴)، *مردم و شاهنامه*، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۵۸)، *مردم و قهرمانان شاهنامه*، تهران: سروش.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۳۷)، *ترجمه تاریخ طبری*، به اهتمام دکتر محمد جواد مشکور، تهران: کتابفروشی خیام.
- بهار، مهرداد (۱۳۶۹)، *بندمش*، تهران: توس.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۵۶) ج. ۲. *یشت‌ها*. ج. ۲. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۷)، «دژ بهمن و آذرگشسب»، *مهر و داد بهار (یادنامه استاد دکتر مهرداد بهار)*، به کوشش امیرکاوس بالازاده، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، صص ۷۹-۸۱.

دارمستتر، م. ژ (۱۳۵۴) «وجوه مشترک میان مهابهارات و شاهنامه»، ترجمه جلال ستاری، هنر و مردم، ش ۱۵۳ و ۱۵۴، صص ۱۷-۳۳.

دهگان، ابراهیم و ابوتراب هدایی (۱۳۲۹)، *تاریخ اراک*، ج ۱، اراک: چاپخانه موسوی.

راشدمحصل، محمدتقی (۱۳۸۵)، *گزیده‌های زادسپرم*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شاه‌محمدی، محمدرضا و بهرام شاه‌منصوری و حجت‌الله کرمی (۱۳۸۹)، «کیخسرو در آینه فرهنگ و

ادب ایران»، *فرهنگ مردم*، س نهم، ش ۲۳، صص ۱۸-۳۹.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۴)، *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: انتشارات فردوسی.

صفا، عزیزالله (۱۳۷۳)، *تاریخ جبرفت و کهنوج*، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.

عسکری عالم، علی مردان (۱۳۸۶-۱۳۸۸)، *فرهنگ عامه لرستان*، ج ۵، خرم‌آباد: افلاک-شاپورخواست.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، ج ۸، تهران: مرکز دایره‌المعارف

بزرگ اسلامی.

فسایی، حسن بن حسن (۱۳۴۰)، *تاریخ فارسنامه ناصری*، تهران: کتابخانه سنایی.

قمی، حسن بن علی (۱۳۱۳)، *تاریخ قم*، تصحیح و تحشیه سید جلال‌الدین طهرانی، تهران: مطبعه مجلس.

کرمانی، علی (۱۳۶۹)، «جای پای رستم و کیخسرو در ایران زمین»، *ادبستان فرهنگ و هنر*، ش ۱۰،

صص ۱۸-۱۹.

کرستن‌سن، آرتور (۱۳۵۵)، *کیانیان*، ترجمه ذبیح‌الله صفا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

گاو به، هانیس (۱۳۷۷)، *ارجان و کهگیلویه از فتح عرب تا پایان دوره صفوی*، ترجمه سعید

فروودی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

محتاط، محمدرضا (۱۳۶۸)، *سیمای اراک، جامعه‌شناسی شهری*، تهران: آگه.

مزدایور، کتایون (۱۳۷۴)، *واژه‌نامه گویش بهدینان شهر یزد*، ج ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و

مطالعات فرهنگی.

_____ (۱۳۸۲)، «تفأل نوروزی»، *مجموعه مقاله‌های دومین همایش منطقه‌ای نوروز*، تهران: سازمان

میراث فرهنگی، پژوهشکده مردم‌شناسی، صص ۳۹-۴۴.

مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی‌بکر (۱۳۳۶)، *نزه القلوب*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه

طهوری.

_____ (۱۳۳۹)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، تهران: امیرکبیر.

عروج کبخسرو در روایات شفاهی مردم ایران

- مصطفوی، محمدتقی (۱۳۴۸) «قلعه ضحاک در آذربایجان شرقی»، *یادنامه ایرانی مینورسکی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، صص ۱۲۸-۱۴۱.
- میرعابدینی، ابوطالب (۱۳۸۸)، *فرهنگ اساطیری-حماسی ایران*، به روایت منابع بعد از اسلام (جلد دوم: کیانیان)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نظامی گنجوی (۱۳۱۶)، *شرفنامه*، به کوشش وحید دستگردی، تهران: مطبعه ارمغان.
- Afandiyev, M. H. (1998). "Basgal and Lahij Villages High Up in the Caucasus Mountains", *Azerbaijan International*, 6/2. pp. 42-45.
- Dhabhar, B.N. (1909). *Saddar Nasr and Saddar Bundelesh*. Bombay.
- Jamasp-Asana, J.M. 1897. *Pahlavi Texts*. Bombay.
- Tabari, K. (2005). "Luster of the earth, Journey to Samarkand and Bukhara". doi: www.iranian.com/Travelers/2005/December/Journey
- Thomson, R.W. & James Howard-Johnston. (1999). *The Armenian History attributed to Sebeos*, Part 1, Translation and Notes. Liverpool.
- Unvala, M.R. (ed.). (1922). *Darab Hormozyar's Rivayat*. II vols. Bombay.